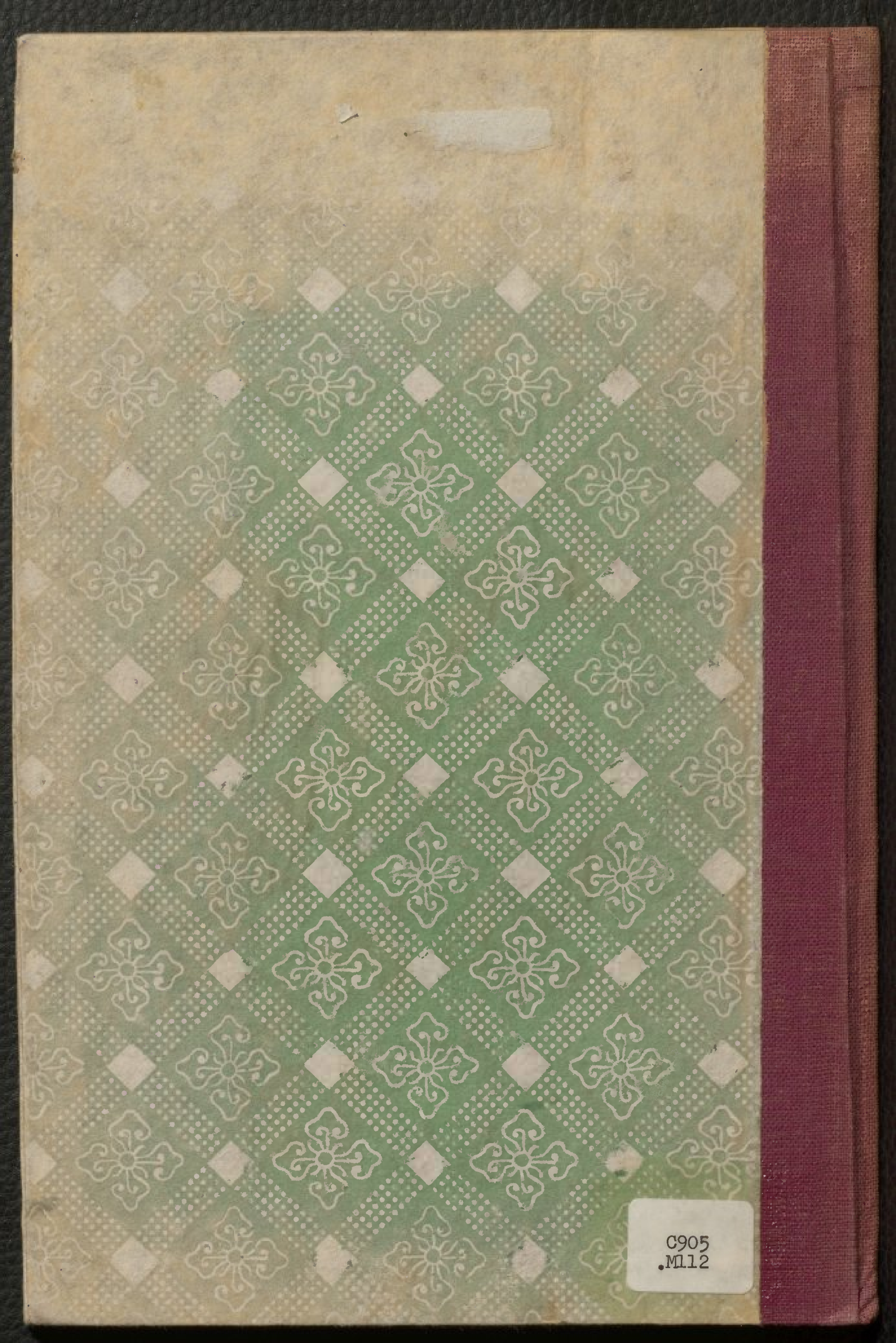
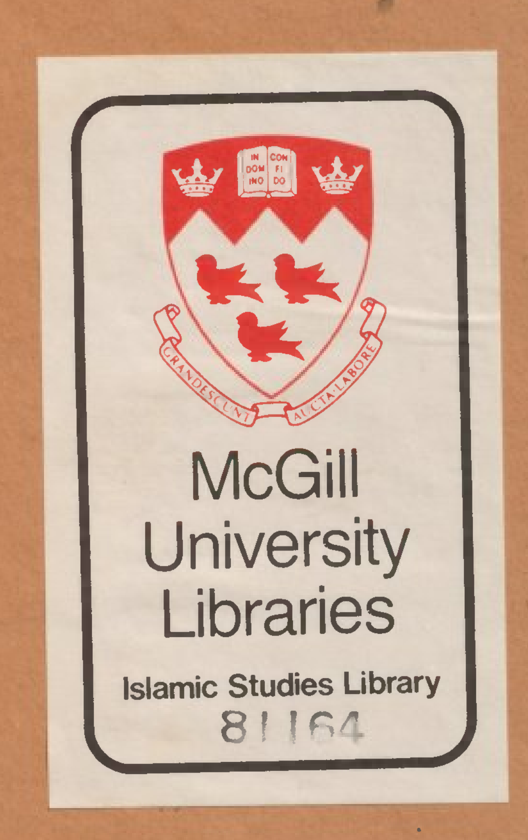



IN DOMINO CONFIDO
GRANDESCUNT AUCTA LABORE
McGill
University
Libraries
Islamic Studies Library
81164

الحمد لله العظیم والصلوة علی رسوله الکریم

که این اوراق چند دلپسند

منتخب تفضیل خلفاء نبیل

[illegible] دام لطفه وفضله [illegible] از دستخط خاص [illegible] است [illegible]

در سنه ۱۲۸۹ ہجری

در مطبع علوی محمد علی بخش خان رونق طبع

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نُثْنِیْ لِمَنْ تَفَضَّلَ عَلَیْنَا بِاَخَصِّ فَضْلِہٖ وَاَعَمِّہٖ وَنُسَلِّمُ عَلَی الْاَفْضَلِ الَّذِیْ فُضِّلَ الثَّلٰثَۃُ عَلٰی ابْنِ عَمِّہٖ وَاٰلِہِ الطَّاھِرِیْنَ وَالرَّابِعِ الَّذِیْ دَمَغَ الْمُفَضِّلَ لَہٗ اِیَّاہُ بِسَلِیْطِ نَمِّہٖ وَاَصْحَابِہِ الطَّاھِرِیْنَ وَالْاَوَّلِ وَالثَّانِیْ وَالثَّالِثِ الَّذِیْ اصْطَبَغَ فَسَیَکْفِیْکَھُمُ اللّٰہُ بِعَبِیْطِ دَمِہٖ وبعد ہذا این سطری ست چند وشطری دلپسند بر سبیل استعجال در رد عقائد بد اہل خیال حسب ایمای بعضی عظمای پھلواری مدظلہ اللہ الباری کہ تقریر ایشان البسمط تحریر کشیدہ در نیجا رسانید اند ومن اللہ الماموول ان یوقعہ فی حیز القبول فاقول وبحولہ اصول قَالَ الْمُسْتَفْتِیْ الْاَعْظَمُ

چہ میفرمایند علمای شریعت وطریقت ما اہل السنۃ والجماعت در حق کسیکہ خود را از اہل سنت وجماعت وانمایند

اقول بحول الاعلم درین شطر زمان وانمایند خود را از اہل سنت وجماعت دو فرقہ بنظر می آیند یکی ممتوہہ عجب ودیگری متفوہہ غیب گو کہ آنہا در پردہ تقیہ وتزویر ستم بر جان بیچارہ اہل سنت می نمایند وایہنا بلباس با علان مان حضرات چشت ملایک سرشت بجردہ توریہ وتدبیر در ایشان می آیند حال ایشان بدتر ازان بدکیشانست احیای عزاداری وایما بتعزیہ برداری شعار دارند وبخاک بیزی وخاشاک ریزی سہر وکار نوحہ وبکا ور دہور ودست وبرای صیحہ وصدا ہر جا موجود بدعت مذمومہ را سنت معلومہ فہمیدہ اند وسنت معلومہ را بدعت ملومہ دیدہ اند نہ از دینیات خبری ونہ بیقینیات نظری بسیاری ازین زواری وبیشماری ازین عیاری در حدود لکھنؤ موجود بلکہ خود در لکھنؤ مشہور کہ با وصف دعوی حدیث دانی ومعرفت کتاب آسمانی بتقلید پیران وبتاسی این وآن گرفتار اقسام خرافات وجزافات ہستند عقیدہ مستفسرہ ایمان ایشانست بلکہ ایمان ایشان را نشان ہر گز این ہر دو فرقہ از اہل سنت نیند گو در زی ولباس ایشان زیند سہ بہر رنگیکہ باشد جامہ پوشند من انداز قدت را می شناسم بقال المستفتی الاعظم ودر عقیدہ خود تفضیل حضرت علی رض بر اصحاب ثلثہ یعنی حضرت ابوبکر صدیق وحضرت عمر فاروق وحضرت عثمان رضی اللہ عنہم دہد یا گوید کہ تفضیل حضرات ثلثہ بترتیب خلافت صرف در امور سیاست مدن ہست نہ تفضیل از جہت دیگر فضائل ونہ در امور باطنیہ ہست یا گوید کہ در ولایت باطنی اصحاب ثلثہ را دخل نیست یا گوید کہ این اصحاب ثلثہ را از خلافت فضیلت شدہ نہ از سابقہ **اقول بحول الاعلم** مخفی نماند کہ ظاہر ازین عبارت دو جا تکرار بی فائدہ اتفاق افتادہ یکجا در قولش کہ در ولایت باطنی الخ ودوم جا در قولش کہ

این صحابهٔ ثلثه را از خلافت زیرا که قول اول و قولش که نه در امور باطنی صراحةً و قول ثانی و قولش که تفضیل
حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در الخ اشارةً اتحاد معنی دارد دیگر آنکه در اولین با جمال و در آخرین بتفصیل تفاوت
پیدا کرده آید بهر حال بعد رفع قضیه تکرار خلاصهٔ تقریر آنسنی نامدار بچند امور راجع میگردد یکی اعتقاد افضلیت
جناب مرتضوی بر حضرات ثلثه خلفای نبوی دوم اعتقاد افضلیت حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در سیادت مدنیه
نه از سابق سوم اعتقاد افضلیت جناب رابع از جهت دیگر فضائل و در ثلثه نه از انجهت چهارم اعتقاد افضلیت
آنجناب در ولایت باطنیه با اعتقاد عدم افضلیت ثلثه دران پس هر یکی ازین اعتقادات اربعه نامشروع آمد
و عند الشرع باطل و نامسموع اما اول از انکه در تفضیل شیخین بر ختنین هیچکس را از اهل سنت کلامی نیست چه صحابه
و تابعین و ائمهٔ اربعهٔ مجتهدین و سائر مسلمین از صوفیه و متکلمین زمناً بعد زمنٍ و قرناً بعد قرنٍ اجماع کرده اند
برینمعنی که شیخین فیما یحصل به فضیلة عند الله افضل از ختنین اند و این اجماع و اتفاق ایشان اعظم ست از اجماع
و اتفاقی که ایشان بر اثبات شفاعت شافع المذنبین در حق اهل کبائر و خروج ایشان از نار دار البوار و قتال
خوارج و ضلال روافض و من یحذو حذوهما من سفعة الاشرار نموده اند آری در تفضیل جناب ذی النورین بر جناب
ابو الحسنین بعضی از محققین را در اول وهله توقفی و ترددی بوده آخر کار چون حقیقت حال بر ایشان هویدا و آشکار گردید
نوبت رجوع ایشان بجانب مذهب جمهور رسید حتی انطق لسانه بالصدق و اعترف هو بنفسه من لم یفضل
عثمان علی علی فقد ازری بالمهاجرین و الانصار و ما ادری باجماع علماء الامصار و لهذا در مبتدع و عدم
مبتدع بودن مخالف این عقیده از امام احمد دو روایت آمده ارجحهما و اشهرهما الاول کما هو مبسوط فی موضعه
و بالجمله هرگاه تفضیل ثانی الختنین بر اولهما بپایهٔ ثبوت نرسد تفضیلش بر احد الشیخین یا شیخین چه رسد حالا هر که
براه خلاف ماثور و جمهور رود در حقیقت از اهل سنت نیست گو خود را از اهل سنت وانماید و دوم از انکه سخن فهمی
صاحب این عقیدهٔ باطله معلوم شد که شاید از کلام متکلمین الافضیلة بترتیب الخلافة فضائل ثلثه را بسبب سیادت مدنیه
در وی محصور فهمیده و نشنیده یا در کتب معتبره ندیده که فضیلت حاصلهٔ ایشان بعد الخلافة بسبب سیادت مدنیه
دیگرست و فضیلت حاصله در ایشان قبل الخلافة که همان سبب انعقاد خلافت ایشان گردیده دیگرست اول
نه محتاج بیانست که خودش معترف بآنست لیکن بیان ثانی آنکه افضلیت ایشان از بدو اسلام ایشان تا وقت
انعقاد خلافت اگر ثابت نباشد سائر مدعیین خلافت از مهاجرین و انصار فضلا عن عترة الرسول المختار
در دعوی خودها متساویة الاقدام باشند و هو کما تری پس ثابت شد که افضلیت ایشان در هر حالت قبل الخلافت
و بعد الخلافت متحقق ست بلکه بطریق اولی و اول نیز چنانچه ثبوت اینمعنی در قرآن و احادیث موجود اما القرآن فقوله تعالی
وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
واین آیه باتفاق وتحقیق در حق حضرت صدیق رض نزول نموده که او را خداوند تعالی بلفظ اولوا الفضل یاد فرموده واما
الاحادیث فما فی تیسیر الوصول عن ابن عمر رض قال کنا نفاضل بین الناس زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم فنقول ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ولا ینکر ذلک علینا وعنه کنا فی زمن رسول الله
لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی لا نفاضل بینهم وسوم
آنکه مراد از افضلیت مبحوثه در کلمات متکلمین اکثر ثوابا عند الله باکتساب من خیر آمده لا انه اقرب نسبا واشرفه وما اشبه
ذلک درینصورت مراد از جهت دیگر فضائل اگر قرب وقرابت ونسب وشرافت باشد خود از نفی لا انه اقرب نسبا الخ مضمحل گردد
واگر امور باطنیه باشد از لفظ وما اشبه ذلک از هم پاشیده قال فی العقائد الجلالیة والذی وقع الخلاف ههنا
هو الرجحان من حیث الثواب لا الرجحان من حیثیات اخر فلا ینافی ذلک رجحان الغیر
فی احاد الفضائل الاخر ولا فی مجموع الفضائل من حیث المجموع حاصل که افضلیت متنازعه فیها
درینجا بمعنی کثرت ثواب است که آن جزای طاعت وعوض عبادت باشد چنانکه عند اطلاق الافضلیة همین معنی متبادر است
نه قرب قرابت ونسب وشرافت ونه امور باطنیه که عبارت از رجحان در سعادت شهود است وسیاتی معنی هذا الرجحان
فی الآتی وچهارم آنکه ولایت باطنیه غالبا بر سه معانی می آید یکی علم باطن مخالف علم ظاهر چنانکه مذهب قرامطه است
پس حاشا که جناب رابع متصف باین ولایت بوده باشند فضلا عن الثلثة زیرا که در اتصاف باین ولایت تعطیل شریعت
لازم می آید وبجای خود مفروغ عنه است که طریقتیکه مخالف شریعت باشد اعتباری را نشاید دوم صفات قلبیه که آنرا
طریقت گویند چون زهد تقوی خوف خشیت وغیرها که بحسب استعدادات مختلفه بالآخر باعث بر ظهور کرامات وصدور خوارق
عادات میشود پس درین صفت تخصیص جناب رابع وجهی ندارد چه حضرات ثلثه بافضلیت از غیر خود درین صفت
نزد محققین معلوم اند بوجهیکه آینده بخوبی معلوم خواهد شد سوم رجحان در سعادت شهودیکه در مقابل کدام چیز نیست زیرا که
اهل باطن ارباب مجاهدات واصحاب ریاضات که معبود حقیقی را عبادت میکنند ازین عبادت مقصود نه رجای ثواب است
نه خوف عذاب بلکه مقصود ایشان آنست که بهمه وجوه دانند که آن معبود تعالی شانه وتعظم برهانه مستحق عبادت است
وبس نه هیچ چیز وکدام کس را این نعمتی است که لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر اشارت بآن میکند
ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ پس این قسم افضلیت علی ما فی کتاب النواقض لظهور الروافض مبحوث
عنها نیست زیرا که مجهول است پس بنا براین نتوان گفت که فلان من حیث الباطن افضل است از فلان درین صورت
اتصاف بافضلیت برادر عم خیر البریة بدین فضل ماخوذ در حیز خفاست فلا خفاء فی سخافة قوله نه در امور باطن فافهم واستقم قال
المستفتی الاعظم پس بر معتقدین این نسخها اطلاق تفضیلیه ومخالف اجماع است یا نه اقول الحول الا علم بر معتقد این

این اعتقادات فاسده اطلاق تفضیلیه وخلاف اجماع برجای خود ست هرکه با همچو بد عقیده حسن ظن دارد نزد من این هردو از
اهل هوا ومخالف اجماع علما واز رافضی سنی نما محسوب خواهد شد که هردو ضال اند ومضل وپریشان خوف کفرست
یا خود کافر اند زیرا که از روی مسئله فقهیه نماز پس ایشان مکروه است بشدت کراهت یا فاسد یا باطل ذلک جزاء الظالمین
قال المستفتی الاعظم بینوا توجروا اقول بحول الاعلم وقد بینت ابیاتا شافیا لا مزید علیها
وبرهانات وافیات یرجع الیها فاجرنا الله جزاء الماجورین وما اسئلکم علیه من اجر
ان اجری الا علی رب العالمین این ست جواب لفظی آن متضمن متفقن حال الا براه اصل این بحث
مبیوبم وحقیقت حال را پوست کنده میگویم که تحقق افضلیت مبحوثه موقوف ست بر معرفت دو چیز یکی صفات
کماله پیغمبر که از جهت پیغمبری در وی حاصل اند دوم تشبه بآن صفات کماله اول چون علم کامل وعمل بآن ومراعات
اقسام سیاستها ودعوت خلق بسوی خدا ونشر دین بعلم وکتاب فی الآفاق واعتاق که این قسم معاملات را شریعت
خوانند وهمچنین صفات قلبیه که همان مقصود اصلی ست واین قسم حالات را طریقت دانند ودوم حاصل نتواند شد مگر
بهمین طور که در علم مثلاً ایمان وتصدیق قلبی وصحبت دائمی وفراست صادقه وکیاست حاذقه وامثال آنها
از وی ظهور نماید ودر عمل امر معروف ونهی منکر وتربیت مردم بموعظت وخطب بنهجی از وی صدور فرماید که در
نفوس وذوات مردم اثرها پیدا نماید ودر مراعات اقسام سیاستها که عبارت ست از تهذیب اخلاق وتدبیر
منزل وسیاست مدن بوجهی معامله کند که امت بروی مختلف واز وی متخلف نگردد وتا مقدور بدون سل سیوف
وطعن رماح کار سرانجام یابد ووقت هنگام جنگ وجهاد نصرت دین ورعایت حقوق مسلمین بقدر شفقت ایشان
مطمح نظر باشد ودر دعوت خلق بسوی خدا خود بخود مشرف باسلام شود تا بدیدن حال وشنیدن مقال او جمعی
از مخالفین این شرف یابند وشوکت اسلام وعزت مسلمانان دوبالا گردد وچون نوبت بجهاد وعناد رسد او در
حل وعقد وجمع رجال وقمع وقتال اهل کفر وضلال دخل کمالی داشته باشد ودر نشر دین بعلم کتاب وسنت علیک اه پیغمبر
علیه السلام فرا گرفته است از قرآن وحدیث در ترویج آنها سعیها بکار برد ودر امصار واقطار مشهور ومنتشر
گرداند تا واسطه باشد در پیغمبر واست او وقرآن را در نماز وخارج نماز تلاوت کند ودر احادیث مرویه از پیغمبر با تشار
طرق روایات وانسداد ثغور اختلافات باجماع واجتهاد اهتمام نماید ودر اتفاق واعتاق در زمان پیغمبر وبعد آن
بر بذل اموال واستخلاص عبید از دست کفار بدمال ومبارزت با اخوان واقران وامثال آن آماده باشد ودر صفات
قلبیه بر خوف وخشیت ورجا وبیم ورضا وتسلیم وورع وتقوی وزهد که عبارت از اعراض از دنیا ومافیها از تقلل در معاش
ولذات ست همگی نظر دارد تا کرامات عجیبه وخوارق غریبه از وی مشاهده شوند پس هرکسی که باین اسلوب
بآن صفات سبعه پیغمبر نصیب خواهد شد البته از ترتب فائده بران ناگزیرست واین فائده را ثواب گویند

و هرگاه فی ثواب دو ثواب مساوات ممتنع است فلا محاله بملاحظهٔ همان صفات بینهما تفاوت خواهد بود خواه تفاوت نوعی که
ظهور آنها در صناعت بجهت بسبب اغراض طبقات امم انفع و اتم واقع خواهد شد بنسبت بظهور آنها در بعض نوع
آخر خواه تفاوت مقداری که در بعض آن صفات بکثرت یافته خواهند شد و در بعض دیگر بقلت قسم اول چون صفت علم منقول
که حفظ آن باعتبار خروج از محال اشتباه و تعارض انفع است از سرعت انتقال ذهن بماخذ مسئله چه کسیکه اوثق باشد
درین علم از روی حفظ و ضبط بهتر است از آنکه فهم ثاقب دارد و در آن اوهام راه یابند و همچنین است شجاعت که گاهی
شاهانه میباشد که برای وی تدبیر مهمات سرانجام یابند و گاهی یلانه که بشمشیر و تیر مهمات باختتام انجامند اما نسبت
بخلافت کبری اول انفع است نسبت بثانی و قسم دوم چون صفات کثیره متفاوته خلفای راشدین که بعضی از آنها
عنقریب مذکور میشود و این هر دو قسم تفاوت نیز از ترتب فائده ضرورتی دارد و این فائده را اکثریت ثواب نامند که معتبر است
از افضلیت درین صورت هر که افعال و اعمال او متحقق شود باکثریت ثواب همان افضل باشد لیکن افضل درینجا حضرت ابو بکر است
زیرا که افعال و اعمال او از محبت خالصه پیغمبر و ملازمت صحبت و فنای کلی در رضای وی بوجهیکه در هیچ حال راه مخالفت نه پیماید
و جانفشانی و بذل مال و جاه در حب آنحضرت و افشای اسلام و غیرها متحقق است باکثریت ثواب پس بعد حضرت عمر زیرا که افعال
و اعمال او از قیام بحل و عقد ملت و تمهید اسلام در اقطار و اکناف بملاحظهٔ تعظیم دین و صاحب دین و غیرها اقرب الاقرب است
باول پس حضرت عثمان زیرا که افعال و اعمال او از اعانت بمال و انجام نفس هنگام فوران داعیهٔ شهوت و غضب با حظی
وافر از نور طهارت و عبادت و تلاوت و صلهٔ ارحام و حسن سلوک با هر دو فلذهٔ کبد خیر الانام و غیرها اقرب است بدوم پس
حضرت علی زیرا که افعال و اعمال او از ذکای ثاقب و سرعت انتقال ذهن بماخذ مسئله در قضایا و فتاوی و شجاعت و قرابت
قریبه با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غیرها قریب است بسوم بدلیل آنکه هر یکی ازین صفات مترتبه هر یک ازین حضرات
بحسب حاجات طبقات امم و اکثریة از غیرها فیما بینهم علی وجه الاتم بظهور آمده و بر تحقیق همین دو معنی مدار افضلیت است
و ما تحققا فی الثلثه بترتیب خلافتهم اکمل ما تحققا فی الرابع فثبت ان افضل البشر بعد نبینا
صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضوان الله علیهم و ازینجاست که در نصوص قطعیه
این افضلیت ایشان بترتیب نیز منصوص فرموده اند قال الله تعالی لَا يَسْتَوِي مَنْ اَنْفَقَ قَبْلَ الْفَتْحِ
وَقَاتَلَ اُولٰٓئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِيْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا وَكُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ
الْحُسْنٰى از محمد بن فضیل مرویست که نزلت فی ابی بکر لانه اول من انفق المال علی رسول الله فی سبیل
الله و اول من قاتل فی الاسلام و گویند که نفقه کنندگان بعد فتح حضرت عمر و حضرت عثمان بودند چه از جناب رابع نفقه
مروی نشده نه قبل فتح و نه بعد آن و یؤید هذا الترتیب فی الافضلیة ما فی سنن ابی داود من حدیث ابن عمر قال کنا
نقول و رسول الله حی افضل امة النبی بعده ابو بکر ثم عمر ثم عثمان و کفاک شاهدا ما روی الحکم ابن حجل

عن علی رض انه قال لا یفضلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدته حد المفتری و از محمد بن حنفیه مرویست که
پرسید او از پدر بزرگوار خود علی بن ابی طالب که یا ابت من خیر الناس بعد رسول الله صلعم قال ابو بکر قال ثم
قال عمر قال ثم انت قال انا رجل من المسلمین و چون افضلیت شیخین مستلزم افضلیت ذی النورین ست پس
حضرت ایشان نیز افضل باشند بر جناب مرتضوی و لهذا درین روایت سوال از فضیلت جناب عثمان حاجت نداشت
فتم المرام و تم احسن الوفاق بین الصراحة و الاستلزام باقی ماند درینجا بحثی با شر ذمه قلیله که بعد ملاحظه هجوم مرام و احاطه اطراف
کلام بتعداد فضائل چند جزئیه در جناب مرتضویه و عدم اعتداد آن در خلفای ثلثه مصطفویه تشبث مینمایند و براه غلط
یا تغلیط می رایند و ایشان بعضی متقشفه اند از ناظرین کتب احادیث و غیرها که جز وراقیت بکشف حقیقتی نبرده اند
بدو سبب یکی آنکه در طی مراحل جمع مختلفات و منع شتات که از اساتذه فن میسر تواند شد درین مسئله خصوصا و در
مسائل دیگر عموما دست و پا گم کرده اند دوم آنکه بر شنیده شبهات مفتن طوسی و شیخ حلی از متقدمین قاصرین و تنبیه مغترات
مومن جایسی و کنتوری از مستحدثین معاصرین فریب خورده رقبه تقلید بر ربقه مکید ایشان محکم بسته اند هر چند مقام مقتضی
بسط در کلام ست اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بنقل یک از هزاری و اندک از بسیاری من بعد تر دید آن بنابر تشحید
اذهان اخوان شرح میدهیم و سنت را اهل ایمان می نهیم پس میگوئیم که آن اهل شقشقه در اسفار و زبر خود مزبور و مذکور
نموده اند که فضائل دینیه همگی در سه چیز محصور اند یکی نفسانیه چون ایمان و علم ظاهر و علم باطن و زهد دوم بدنیه چون
قیام شبینه و صیام روزینه و بذل و جهاد سوم خارجیه چون شرافت نسب و قرابت با سرور کائنات علیه و علی آله التحیات
و التسلیمات پس هر یکی ازین صفات تسعه و امثال آنها که در تحت فضائل ثلثه مذکوره باشد بر وجه کمال بالا مزید علیها
منحصر و موجود ست در جناب ابو الحسنین نه در شیخین فضلا عن ذی النورین لا جرم جناب رابع افضل باشند بر ثلثه
و هو المدعا هذه ملخصات من تقریراتهم و ملتقطات من تحریراتهم **اقول** بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق هر گاه
فضائل نفسانیه از قبیل مقاصد اند و فضائل بدنیه و خارجیه از قسم وسائل درینصورت فضائل بدنیه را وقتی اعتبار است
که از فضائل نفسانیه صدور یابند و الا لازم آید که نماز و جهاد و انفاق مثلا بغیر ایمان و بلا نیت خالصه معتبر باشند و نیز
فضائل خارجیه وقتی اعتبار دارد که سبب واقع شود در حصول فضائل بدنیه و الا لازم آید که پسر کافر کدام نبی بر پسر مسلم
کدام غیر نبی افضل باشد پس بالذات فضائل نفسانیه بکار ست و لها الاعتبار و هیچ شکی نیست که هر که درین فضائل
مشروحه اکمل ست همان افضل ست حالا بنظر انصاف و از اعتساف ملاحظه باید کرد که درینها کدام ازینها بمرتبه
اکملیت رسیده است که متصف بافضلیت گردیده پس بعد تتبع کتب فن دریافته میشود که اگر چه در ریاست
فضائل ثلثه حضرات اربعه شرکت دارند اما بترتیب خلافت خودها سابق از لاحق در افضلیت فائق بر آمده است
و دلیل این دعوی از بیان همان امثله تسعه تحت فضائل ثلثه بتفصیل واضح تواند شد **فاقول** مخفی نماند که هر یکی

از این صفات تسعه توزیعا از دو نوع خالی نیست مثلا ایمان دو نوع ست یکی انفع فی الحال و دیگری انفع فی المآل
و همچنین علم ظاهر یکی شرایع ست و دیگری علم حوادث از جفر جامعه وغیره و همچنین علم باطن یکی تهذیب باطن ست
بصحبت وغیره دیگری معارف دقیقه از مسئله وحدت وجود وغیره و همچنین زهد یکی حقیقی ست از کم رغبتی در لذات مالیه
و بدنیه و اولاد و اقارب و حواشی دیگری شرعی و همچنین قیام شبینه یکی محققه مشهوده دیگری مقدره مجوده و همچنین صیام
یکی معدوده دیگری مقدوره و همچنین بذل یکی سرا و علانیة معا دیگری عدم احدهما یا عدم کلیهما و همچنین جهاد
یکی بتدبیر و مال و شمشیر دیگری بشمشیر دون المال و التدبیر و همچنین شرافت نسب و قرابت با پیغمبر یکی بعیده دیگری قریبه
پس در هر یکی ازین انواع هیژده گانه [۱۸] انواع اولیه اینها در فضیلت و حصول مزیت اکمل و اتم واقع شده است
و آنها بترتیب خلافت در خلفاء ثلثه ماثور اند چنانکه انواع ثانیه در جناب رابع مشهور تفصیل این اجمال و تحلیل این اشکال
آنکه ظاهر ست و بر اهل علم ماهر باهر که فی الحال در ان زمان بمجرد ایمان آوردن حضرت ابو بکر بدعوت ایشان حضرت عثمان
و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و جمعی کثیر شرف اسلام اندوختند و رسم و راه آن آموختند و همچنین بمجرد حصول ایمان
حضرت عمر و نکول ایشان از ادیان دیگر عزت اسلام و شوکت دین بین الانام شروع گردید و اعلای کلمة الله بموقع
رسید و همچنین هنگام ایمان حضرت عثمان بفهمایش و حق نمایش ایشان با وجود تحمل ایذای عم خودش بابت ایمان
بسیاری از بدکیشان شرف اندوز اسلام شدند پس ایمان این حضرات فی الحال انفع واقع شده و با یمان حضرت علی
فی الحال این امور صورت ظهور نبسته زیرا که جناب ایشان در اوائل حال از حیات ابو طالب لغایت وفاتش بهمت
خوف و بیم ممنوع از بر اظهار ایمان و اعلان قدرتی نمیداشت تا بدعوت و بیان چه توان پنداشت و حال علم شرایع
اصحاب ثلثه امری نیست که خفا توان کرد چه کمال حضرت ابو بکر درین علوم بجای رسیده بود که بحضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قضا مینمود و فتوی میداد و امر و نهی میفرمود تا آنکه استحقاق استخلاف در نماز و اقامت مناسک قبل حج پیغمبر بهم رسانید
و اصحاب ثلثه و غیر ایشان بلا انکار درین کار اقتدا و اتباع اختیار کردند و بعد پیغمبر در اکثر مسئله که خودش حکم نموده
چون حصه جد و اخوة احدی در ان خلاف و اختلاف ننموده و معهذا حضرت علی بعض حدیث را از وی آموخت
و تصدیق کرد چنانچه در بعض سنن موجود ست عن علي قال كنت اذا سمعت من النبي حديثا نفعني الله
بما شاء ان ينفعني منه واذا حدثني غيره استحلفته فاذا حلف لي صدقته وحدثني ابو بكر
وصدق ابو بكر قال قال رسول الله ما من مسلم يذنب ذنبا ثم يتوضأ ويصلي ركعتين
يستغفر الله الا غفر له و لهذا در صحیحین از ابو سعید آمده که كان ابو بكر اعلمنا بالنبي پس این قسم امور
دلالت میکنند بر غایت علم و براعت صدیق اکبر و همچنین موافقت علم حضرت عمر بخصوص از موافقت علم حضرت علی
بدانها با کثریت ماثور ست چون مسئله خلیه و بریه و عدت متوفی عنها زوجها تا آنکه علمای حرمین و بصره و کوفه ترجیح داده اند

کہ اِنّی اَصُوْمُ وَاُفْطِرُ وَاَقُوْمُ وَاَنَامُ وَاَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّیْ وہرگز ثابت نیست کہ
حضرات ایشان در بجا آوری صیام مشروعہ مخالفت این سنت سنیہ قصداً و بالنیہ کردہ باشند و تلاوت قرآن و کثرت
صیام و صلوٰۃ حضرت عثمان حاجت بیان ندارد آری از صیام مقدوحہ مثل صوم وصال ہمہ ایشان ممتنع بودہ اند
اگر جناب مرتضوی مرتکب آن بودہ ارتکاب نامشروع فرمودہ این مستوجب قدحیت ست نہ موجب مدحیت والحق کہ
کثرت ازواج و اولاد آنجناب مانع این قدر صیام و قیام ست فتامل و حال بذل حضرت ابوبکر از اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ
اَمْوَالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَّعَلَانِیَةً خود ظاہر ست کہ این کریمہ در حق وی نزول یافتہ وقتیکہ
تصدق نمود چہل دینار دہ در شب و دہ در روز و دہ در نہان و دہ در عیان و حضرت عمر آن قدر انفاق فرمودہ کہ بعد
شہادتش درمی چند بروی قرض برامدہ و حضرت عثمان در خریدن بیخ ساریہ و الحاق آن در مسجد و خریدہ دادن
بیر رومہ کہ انفاق نمود و بشارت مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ الْیَوْمِ شنود اول دلیل ست بر بذل وی ہان
از جناب ابو التراب این قسم ایثار و انفاق منقول نشدہ مگر قصہ تصدق خاتم در حالت نماز و حکایت تصدق طعام
در لیالی منذورہ پس آنہم اگر بپایہ تحقیق رسد باکرم و ہمت ثلثہ چہ در زمان نبوت و چہ بعد آن زمان باید سنجید
و کمی و بیشی مابین موزونین را باید دید قصہ عقیل ابن ابی طالب و مغاضبت او با آنجناب بابت عدم عطا و تعیین
کم معاشی و خروج او بسوی معاویہ و لحوق بوی مؤید اینحال و مشید ہذا المقال ست و حال اقسام ثلثہ جہاد حضرات ثلثہ آنکہ پیغمبر
علیہ السلام در باب اکثر تدبیر دائما کہ با شیخین و احیانا کہ با ذو النورین مشاورت نمودہ اند و بران کار فرمودہ اند عشر عشیر
و یسیر یسیر آن از جناب ابو الحسنین مروی نشدہ و از ہمین جا بودہ کہ از نتایج حسن رای و ثمرات تدبیر صائب
حضرات ایشان با بسیاری از کفار جنگ و جہاد قائم بودہ و بیشتری از بلاد معظمہ و عباد محترمہ بضبط اسلام آمدہ
و در عہد خلافت جناب ولایت مآب باخود ہا منازعت و موازعت بیش بودہ و غزا و جہاد بالکلیہ و بعدم نمودہ
تا بحدیکہ کدامی قصبہ و دہات فضلاً عن البلاد القصیرۃ و اعظم السوادات بہ تسخیر نیامدہ و ہمچنین در جہاد بمال کہ
در غزوہ تبوک حضرت ابوبکر جمیع مال خود را صدقہ نمود و حضرت عمر نصف مال و در جیش عسرہ حضرت عثمان نہصد و پنجاہ
شتر و پنجاہ اسپ کہ تجہیز فرمود از جناب مرتضوی این قسم منقول نیست آری انچہ درین قسم از وی منقول ست این ست
کہ محمد بن کعب قرظی روایت میکند کہ قَالَ عَلِیٌّ رض لَقَدْ رَأَیْتُنِیْ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰہِ ص وَاِنِّیْ لَاَرْبُطُ الْحَجَرَ عَلٰی
بَطْنِیْ مِنَ الْجُوْعِ وَاِنَّ صَدَقَتِیَ الْیَوْمَ لَاَرْبَعُوْنَ اَلْفًا رواہ احمد و جہاد بشمشیر دون المال و التدبیر
باتفاق محققین بجای خود مقرر ست کہ حضرات ثلثہ درین قسم جہاد ہم پیش قدم بودہ اند و در میدان سبقت
گوی ہم ربودہ الا جناب ثالث کہ در غزوہ بدر از حضرت ایشان بسبب بیماری و تیمارداری جگر گوشہ پیغمبر بحکم پیغمبر توقف رو دادہ
و در صلہ آن اِنَّ لَکَ اَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ اتفاق افتادہ و ہمچنین در غزوہ حدیبیہ کہ حضرت ایشان را

حضرت پیغمبر برای مصلحتی در مکهٔ معظمه فرستاده بودند و در غیبت ایشان بیعت دست داده پس درین قسم جهات اگر غلبه و مزیت جناب مرتضوی بر ثلثه خلفای نبوی بپایهٔ ثبوت رسد مثل غلبه و مزیت براء بن عازب که صد کس را از پهلوانان کفار تنها کشت و در غزوهٔ موته که نه قبضهٔ شمشیر ابدار بدست خالد ابن ولید شکسته و مقتولین او از حد احصا گذشته خواهد بود درین صورت جز شجاعت یلانه که کمتر از شجاعت شاهانه نباشد دیگر جوابی نخواهد بود و حال شرافت نسب و قرابت با حضرت پیغمبر آنکه هیچ شک نیست که اصل شرافت نسبیه و قرابت قرشیه در حضرات هم موجودست مع فضل زائد وهو القربة في المدفن والمبعث والدخول في الجنة پس اگر جناب مرتضوی با حضرت نبوی قرابت قریبه میداشت شیخین را قرابت و قربت هر دو حاصل بوده اگر آنجناب را زوجه بود مثل فاطمه رض شیخین را دختران بودند مثل عایشه و حفصه که در عصمت و طهارت اولی چند آیه متصله نزول یافته و در شان ثانیه حضرت جبریل صوامه قوامه فرموده و جناب ثالث را دو زوجه بودند مثل رقیه و کلثوم و اگر آنجناب داماد پیغمبرست عثمان هم داماد پیغمبر و اگر آنجناب ذو النورست عثمان ذو النورین ست وعلى هذا القياس من امثال القرابة والقربة في افاضل الناس و بالجمله ازین بیان صاف دور از اعتساف کالشمس على رابعة النهار روشن و آشکار شد که در فضائل اجادیه و فواضل تعدادیه هم حضرات ثلثه را بر جناب رابع فضیلت و مزیت حاصل ست وهذا هو المطلوب وان شق على المفضل المشفوق المحبوب فيا اولي الالباب ويا ايها الاحباب تفكروا وعلى تحقيقنا هذا اشكروا وَإِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و بعد ذلک الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ حالا باقی نماند درین باب تفضیلیان را گفتگوئی و نه گفتگوی ایشان را روئی مگر آنکه در نظر نغز بعضی ظاهر بینان بیمغز که بلباس اهل سنت در آیند و بنابر رفع خجالت خود تهمت نصب و خروج نمایند لیکن چه اندیشه اینجا حساب پاک ست از محاسبه چه باک در مقابل خصیم این قسم الزام رسم قدیم ست و الا سوگند بخدای علیم وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ که عقیدهٔ نقیدهٔ من فقیر سراپا تقصیر ایمان بنصوص و اذعان باین منصوص ست که پیغمبر راستگو میفرماید اَحِبُّوا اللّٰهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ مِنْ نِعَمِهِ وَاَحِبُّونِي لِحُبِّ اللّٰهِ وَاَحِبُّوا اَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي لَا يُحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يُبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ مَنْ اَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ اَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي و خود از آنجناب ولایت مآب مرویست که اَلَا وَيَهْلِكُ فِيَّ مُحِبٌّ مُطْرٍ مِنَّا لَيْسَ فِيَّ وَمُبْغِضٌ مُفْتَرٍ يَحْمِلُهُ شَنَآنِي آینده اگر زبان اهل زمان بگوید سلامت نرسم من خود چه کسم

نظم

قیل ان الاله ذو ولد — قیل ان الرسول قد کهنا

ما نجی الله والرسول معًا — من لسان الوری فکیف انا

و انا العبد المنتشر الاواه والمشتهر على الالسنة والافواه بحيث لا يحتاج الى تصريح اسمه ومسماه وتشريح القابه

قول حضرت عمر را بر قول حضرت علی و لهذا ابن مسعود نه عُشر علم را بذات حضرت عمر موجود پنداشته و در یک عُشر باقی سائر
مردم را شریک داشته و همچنین علم حضرت عثمان را از جمع قرآن و استنباط قرأت از رسم خط آن توان دریافت بخلاف
حضرت علی که هرگز بمرتبهٔ علم شیخین نرسیده و نه قرآن را بسلک جمع کشیده و لهذا در حفظ مجمع و یاد گرفتنش بتمام کمال
هنوز در مردم قیل و قال ست و نسبت و اختصاص جفر جامعه و همچنین مصحف فاطمه و نطاقه و غیرها بذات پاکش مثل نسبت
و اختصاص احکام نجوم در رعود و بروق و قرعه و رسائل اخوان الصفا و الکدر و غیرها که منسوب بحضرت امام جعفر مینمایند
همه باطل و بی اصل ست زیرا که در مسند احمد از ابو الطفیل مرویست که فرمود حضرت علیؓ مَا خَصَّنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ
بِشَيْءٍ لَمْ يَعُمَّ بِهِ النَّاسَ كَافَّةً و بر تقدیر صحت نسبت و ثبوت آن مستلزم قدح ست نه موجب مدح تا مثبت
افضلیت باشد فافهم و حال تهذیب باطن شیخین بصحبت و غیر آن پس نزد ارباب ظاهر و باطن خرج دلش منقول ست
از صدور و ظهور آثارش که کرامات و خوارق عادات ست چون خواب دیدن حضرت صدیق در اوائل ایمان و در
وقت وفات بسند غریب و حدیث زیادت طعام بروایت بخاری و قصهٔ ساریة الجبل باتفاق صحت آن و ماجرای
رود نیل بسند غریب لا باس به و امثال ذلک و همچنین کرامت جناب عثمان بسیار منقول شده اما مثل کرامت جناب علی
نزد محققین بطریق نقل صحیح ثابت نشده و کذا قالوا و نسبت و اختصاص مسئله وحدت وجود بجناب مرتضوی اصلی ندارد
چه در صحیحین از انجناب موکد بقسم مرویست که وَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا عَهِدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى النَّاسِ إِلَّا فَهْمًا يُؤْتِيهِ اللّٰهُ فِي الْكِتَابِ پس در طبقهٔ صحابه و تابعین
و تبع تابعین بحث ازین مسائل اصلا نبوده و از متاخرین آنانکه بآن قائل شدند مستند ایشان صرف ثبوت کشف ست
نه ثبوت نقل و حال زهد حقیقی اصحاب ثلثه مشهور و بر هیچکس مستور نیست چه حضرت ابوبکر همگی مال خود را فی ذات الله صرف گردانید
و مستضعفین مومنین را که بدست کفار نابکار بانواع تعدی و تعذیب اسیر و گرفتار بودند بصرف کثیر وا رهانید و در خلافت
خود توسع در مال پیدا نفرمود بلکه هر چه از سهام و مغازی از عطیهٔ نبی حجازی یافته بود آنرا هم مصروف بیت المال نمود
و کدام جاریه نگرفت و احدی را از خویشاوندان بر نواحی بلاد اسلامیه عمان حضرموت بحرین یمامه طائف مکهٔ معظمه
و سائر اعمال حجاز نه گماشته و کسی را از فرزندان خود باوصف لیاقت برای استخلاف مقرر نداشته حتی برای عیال چیزی
از عقار و اموال بطریق مدد معاش هم نگذاشته و همچنین حضرت عمر در بعض خصائل این زهد شریک وی بوده و فردی را بر
ممالک محروسهٔ مذکوره و هم بر مصر و شام و فرس و خراسان و غیره نفرستاد الا النعمان بن عدی را آنهم او را بزودی معزول ساخت
و همچو عبد الله پسر خودش را خلیفهٔ خود نفرمود و از قسم املاک منقوله و نا منقوله برای معاش او و معاش دیگر اعقاب ترک ننمود
و همچنین انفاق و اعتاق حضرت عثمان ماثور ست و کم رغبتی از لذائذ خصوصاً عدم ارادهٔ تزوج دختر کافر بر دختران نبی امی
مشهور و بر انجام نفس که در ایام فتنه بتحمل بسر برده و چه قدر خون جگر که نخورده بر واقفان آثار و عارفان اخبار مستور نیست

بخلاف جناب رابع که درینجا توسع تمام در مال بهم رسیده بود واز ان چیزی فی ذات الله صرف نگردیده وپشیزی در بیت المال نرسیده تا بدیگر الفناق واعتاق چه رسد محمد پسر خوانده بر مصر تعینات گردیده واز اقربا از اولاد حضرت عباس عم خیر الناس عبدالله بر بصره وعبیدالله بر یمن وقثم بر مکه ومعبد بر مدینه مقرر شدند وجعده ابن جبیره که پسر ام هانی بنت ابی طالب وهمشیره زادهٔ خودش بوده حکومت خراسان یافت وحضرت امام حسن اکبر اولاد که همانا استخلافش باعث خنکی چشم وراحت جان ماسنیان تواند بود بخلافت منصوب فرموده شدند وعزم بالجزم شد که دختر ابوجهل لعین بر دختر سید المرسلین آورده شود بعد شکایت زهرای بتول از حضرت رسول بغضب تمام ارشاد شد که وَاللهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُوْلِ اللهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللهِ عِنْدَ رَجُلٍ اَبَدًا اِنَّمَا فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِّنِّيْ يُرِيْبُنِيْ مَا رَابَهَا وَيُؤْذِيْنِيْ مَا اٰذَاهَا وچهار زوجه ونوزده ام ولد سوای خدم وعبید وبست وچهار اولاد از ذکور واناث بحساب آمدند وبرای ایشان درحالت حیات وبعد ممات ضیاع وعقار مهیا گردانیده شد واز بغاة وعداة خودش از مارقین که بیشک مامور القتال بودند واز قتال ناکثین واهل صفین که بقول مالک واحمد وغیرهما این از قبیل قتال فتنه بوده تقاعدی وتحملی نرفته پس درین هردو قسم زهادت که هر یکی ازینها محمود است واول مخصوص بثلثه وثانی بجناب رابع موازنه باید نمود وچشم پوشی از تفرقه میان احمد ومحمود نشاید فرمود وحال قیام محققه مشهودهٔ شیخین بروایت ابوقتاده در سنن ابوداؤد وترمذی اینچنین مرویست که شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بخانهٔ ایشان تشریف آورده ملاحظه فرمودند که حضرت ابوبکر در نماز پست وپست تر میخواند وحضرت عمر نیز در نماز است وبلند تر میخواند صبح بحث حضرت پیغمبر از سبب پستی وبلندی قرائت پرسیدن فرمودند حضرت ابوبکر بعرض رسانید که قَدْ اَسْمَعْتُ مَنْ نَاجَيْتُ يَا رَسُوْلَ اللهِ حضرت عمر بعرض پرداخت که اُوْقِظُ الْوَسْنَانَ وَاَطْرُدُ الشَّيْطَانَ يَا رَسُوْلَ اللهِ حضرت پیغمبر ارشاد فرمودند که يَا اَبَا بَكْرٍ اِرْفَعْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا وَيَا عُمَرُ اِخْفِضْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا وکثرت قیام بعبادات شبینه الخ که از حضرت عثمان از نماز با نیاز بی نیاز وتلاوت قرآن وغیر آن ثابت است حاجت بیان ندارد تا آنکه صفحه فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ از خون شهادتش رنگین ورشک رنگ ریاحین بساطین گردید وهمسر موازنه عبادت رب وحید رونه پیچید وحقیقت قیام شبینه جناب مرتضوی در صحیحین وغیرهما ضد این قیام مذکور است بانیکه شبی پیغمبر خدا بخانهٔ حضرت زهرا شتافتند آن مقدسه وحضرت علی را در منام بعد آرام یافتند سر بالین توقف فرموده آگاهانیدند که اَلَا تَقُوْمَانِ تُصَلِّيَانِ حضرت علی گفت يَا رَسُوْلَ اللهِ اِنَّمَا اَنْفُسُنَا بِيَدِ اللهِ اِذَا شَاءَ يَبْعَثُنَا بَعَثَنَا حضرت پیغمبر گویان وَكَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا گویان جانب دولتسرا بازگشتند پس این حدیث دلیل صریحیست بر خواب شبی وثابت ایقاظ بر مجادله با حضرت نبی مگر آنکه گویند که همین خفتن وبا پیغمبر آن سخن گفتن عبادت شب وطاعت رب بوده باشد ولی حال صیام ممدوحه حضرت شیخین موقوف بر دریافتن صیام مشروعه است پس صیام مشروعه آنست که حضرت پیغمبر بضمن تعداد خصال حمیدهٔ خود میفرمایند

وكنا ه حصل له متمناه ووصل الى متبغاه حررت هذه السطور
فى رق منشور حين ما كنت نزيلا بكلكتة ثم رحيلا منه بلا مهلة
الى اللكهنو البتة بالجاء من لا محيص منه قبل التحرير ولا رخيص عنه الا
بعد التسطير وهو المكرم الاعظم والمعظم الافخم الذى يلوح من كفه
لوح الفتح والفتوح لا زالت يداه باسطة باشاعة النعم وما برحت
مناه قاسطة الى اذاعة الكرم وقد اتفق الافتتاح بهذه الاسطر
فى السفر والاختتام فى اخر الصفر الذى منتهاه اول الربيعين
سنة تسع وثمانين بعد الالف والمائتين من هجرة
رسول الثقلين من مكة الى المدينة اللتين تدعان
بالحرمين الشريفين زادهما الله شرفا ما دام
ينطق بالشهادتين وعلى ساكن اوليهما حيًّا
وراقد ثانيتهما ميتًا الصلوة والسلام
الاتمان الاكملان بهما ينال
بالمغفرة والرضوان فباى الاء
ربكما تكذبان ايها الثقلان
اللذان احدهما يحكن
معاشر الانس وثانيهما
التريبنى الجان
والعاقبة للمتقين
واخر دعونا
ان الحمد
لله رب
العلمين

تمت

